

دفتر اول

بخش اول = در کلیات

فصل اول - شناخت

هر گز بحث درباره‌ی شعر بطور مجرد، وبدون در نظر گرفتن موقعیت آن در کلیت زندگی بشری، ممکن نیست و بعبارت دیگر چنین بحثی، خود بخود، نمی‌تواند درباره‌ی شعر باشد و بیشتر بحثی خواهد بود درباره‌ی يك مفهوم مجرد و غیر ملموس که، تا پایان، راه بجائی نخواهد برد.

برای آشنائی با شعر باید آنرا بمنزله‌ی یکی از کوشش‌ها و یا رفتارهای بشری بشمار آوریم که اولویتی بر دیگر کوشش‌ها ندارد و دارای سرشتی جدا از آنان نیست. باید ببینیم که در زندگی بشر حضور ماوراء الطبیعه، بصورت چیزی جدا ازما و بیرون ازما، ممکن نبوده است و هر گونه حادثه‌ای در طول تاریخ بشر دارای اسبابی کاملاً قابل تعلیل و تعقل است، حتی اگر دانش کنونی ما تا بدان حد پیش نرفته باشد که موضوع مورد مطالعه‌ی ما را تجزیه و تحلیل کرده و روابط علی یا متقابل بین رفتارها و کردارها را روشن کند. اگر از این نظر گاه به شعر بنگریم و آنرا حاصل کوششی انسانی بدانیم

که سرشتی زمینی و بشری دارد و هیچ عامل غیر قابل شناختی در خلق آن مؤثر نیست - آنگاه می‌توانیم درباره‌ی شعر به بحثی حدوداً منطقی بنشینیم و درباره‌ی مباحث مختلف آن سخن بگوئیم.

بدین سان پیش از آنکه شعر را بعنوان موضوع بحث انتخاب کنیم لازم است با عده‌ای از هدف‌ها، رفتارها، روش‌ها و کردارهای سازنده‌ی شعر آشنا شویم و بعبارت دیگر پس از آنکه انسان را، در محدوده‌ی وجودیش باز شناختیم، آنگاه به یکی از عوارض هستی او، که خلاقیت هنری است، می‌توانیم پرداخت.

هر چه جان و قدرت تعقل دارد می‌کوشد تا طبیعت پیرامون خویش را، و نیز خویشتن را در میان آن طبیعت، «بشناسد». کوشش حیوان برای شناخت همیشه دارای هدفی بیرون از خود شناخت است و یا عمدی و خودسرانه نیست، حال آنکه انسان، با حذف هر هدف خارجی از کوشش او، باز خودسرانه می‌کوشد تا طبیعت، و خویش را در میان آن، بشناسد. او به این خاطر دست به آزمایش می‌زند و تجربه می‌اندوزد و به شناسائی نایل می‌شود.

۲

«منظور ما از بکار بردن کلمه‌ی **شناخت**، آشنائی بانحوه‌ی ادراک و یادگیری انسان است و اینکه تعقل و تفکر چیست، یا حتی یادآوری و تخیل بچه صورتی انجام می‌پذیرد... می‌خواهیم بدانیم که انسان چگونه يك قطعه شعر را فرا می‌گیرد و یا قسمتی از نمایشنامه‌ای را بخاطر می‌سپارد و چگونه آنچه را که فرا گرفته بخاطر می‌آورد؛ چگونه روابط و طرح موجود در يك نقشه یا منظره و یا يك تابلوی نقاشی را درک می‌کند؛ چگونه وقایع گذشته را بخاطر می‌آورد و یا چیزهایی را در نظر مجسم می‌سازد که هرگز وجود نداشته‌اند و یا اشیائی را تصور می‌کند که با چشم خویش ندیده است...» (۱)

در جستجوی پاسخ‌هایی برای این سئوالات گوناگون در ابتدا می‌توانیم به پاسخی کلی دست یابیم و سپس، با ورود به جزئیات، این پاسخ کلی را شکافته

و سلسله مراتب جریانی را که به وقوع چنان حوادثی، که در فوق ذکر شد، می انجامد دریابیم. آن پاسخ کلی چنین است:

«بطور کلی ارگانسیم (بدن موجود زنده) در جریان کار و تجربه با محیط برخورد می کند. پس، انگیزه های محیط (اشیاء) در ارگانسیم تأثیر می گذارند و فعالیت های خود بخودی غریزی را برمی انگیزند. اگر این تحریک ها چنان باشند که باعث تغییر یا توقف و یا قطع فعالیت های غریزی شوند، ارگانسیم ناگزیر به فعالیت های جدیدی که به آگاهی یا شناخت می انجامد تن می دهد.» (۱)

۳

آنچه را که موجب شناخت می شود «ادراک» می نامیم. برای رسیدن به مرتبه ای ادراک لازم است از چند مرحله مختلف بگذریم. گفتیم ارگانسیم در جریان کار و تجربه با محیط برخورد می کند، نتیجه ای این برخورد «احساس» است که وسیله «حواس» ما به مغز منتقل شده و در آنجا «درک» می شود البته فراموش نکنیم که حرکات داخل ارگانسیم نیز می توانند بر ادوات حواس ما اثر گذاشته و موجب ادراک شوند.

با ادراک يك احساس، ما صاحب تصویری ذهنی میشویم از آنچه حواس ما را متأثر کرده است و این تصویر ذهنی در حافظه ای ما بایگانی میشود.

اما ما بسیاری از اشیاء را نگاه می کنیم و آنها را نمی بینیم، زیرا احساس وجود آن اشیاء از مرحله ای ادراک ما نمی گذرد. نتیجه می گیریم که تنها برخورد حواس با اشیاء نمی تواند موجب ادراک شود، بلکه این برخورد باید با دقت و تمایل صورت پذیرد و این دقت و تمایل از ما سر می زند و نه از شیئی و در نتیجه ادراک همیشه سهمی از ذهنیت ما را با خود دارد.

پس آنچه از مرحله ای ادراک ما از اشیاء باقی می ماند تصویری سرشار از

۱- دکتر امیر حسین آریان پور - «زمینه ای جامعه شناسی» - ۱۳۴۴ - چاپ

بار ذهنی است که خود اشیاء فاقد آنند. ما تصاویر درک شده را با این بار ذهنی که بردوش آنهاست در حافظه ای خویش بایگانی می کنیم.

§

از آنجا که مرکز شناخت را ادراک خواندیم، باید ذکر کنیم که پیش از مرحله ای ادراک هر چه وجود دارد «موجب ادراک» است و هر چه پس از این مرحله قرار گیرد «نتیجه ای ادراک» خوانده می شود.

آنچه که جزء موجبات ادراک محسوب میشود بدو طریق می تواند موجب ادراک شود. این دو طریق مستقیم و غیر مستقیم نام دارند.

ادراک غیر مستقیم را موجبی خارج از مغز ما لازم است. بعبارت دیگری با محیط و یا ارگانیزم می توانند موجب ادراک غیر مستقیم باشند. اما ادراک مستقیم نتیجه ای تأثیر حافظه است:

تصاویر ذهنی که در بایگانی حافظه قرار دارند، خود بمرکز شناخت می آیند و موجب ادراک میشوند. اما این ادراک تازه به شناخت آن تصویر سرشار از بار ذهنی می انجامد و نه شیئی بیرون از مغز ما.

©

در سوی دیگر این مرکز، «نتایج ادراک» واقع اند. ادراک يك تصویر ذهنی و یا يك احساس (که هر دو جزء موجبات ادراکند) همیشه عکس العملی را از جانب ارگانسیم ما می طلبند. این عکس العمل «عاطفه» نام دارد. بعبارت دیگر ادراک يك تصویر ذهنی یا يك احساس، بلافاصله با بروز عاطفه از جانب ارگانسیم ما همراه است.

در تلاقی عاطفه و ادراک است که ما با بمرحله ای تازه ای می نهیم. مغز در برابر این تصادم عکس العمل نشان می دهد. بعبارت دیگر بلافاصله بایگانی خود که حافظه باشد مراجعه می کند.

¶

اگر تصویری که از بایگانی حافظه خارج میشوند به صورت اصیل خود

تجلی کنند، مغز از راه مقایسه‌ی آنچه از اختلاط عاطفه و ادراک بدست آمده است، با تصاویر مزبور، پا به مرحله‌ی «یادآوری» میگذارد. بعبارت دیگر یادآوری دقیقاً بر پایه‌ی تجرب‌های گذشته‌ی ما قرار دارد.



اما اگر تصاویر ذهنی با صورتی دیگرگون تجلی کنند و بعبارت دیگر در ارتباط مستقیم این تصاویر با ادراکات گذشته‌ی ما نقصی روی داده باشد، مغز با مقایسه‌ای که شرح آن گذشت به یادآوری نمی‌رسد، بلکه به راه دیگری کشیده میشود که «تخیل» نام دارد. (۱) بعبارت دیگر «تخیل» نتیجه‌ی مقایسه‌ی ادراک آمیخته به عاطفه است با تصویری ذهنی که بصورتی دیگرگون از حافظه بیرون آمده است.



نتیجه، چه یادآوری باشد و چه تخیل، موجب «تعقل» می‌شود و تعقل ارگانسیم را به نشان دادن عکس‌العمل وا می‌دارد. در عین حال نتیجه‌ی تعقل بوجود آمدن «تصویر جدید»ی است که بلافاصله به بایگانی حافظه منتقل میشود. بعبارت دیگر حافظه‌ی ما انباشته از دو نوع تصویر است تصویری که پس از مرحله‌ی ادراک به حافظه منتقل شده است و تصویری که پس از وقوع تعقل بوجود آمده است.

حواشی و تعلیقات

فصل اول

قسمت اعظم این فصل از مقاله‌ی «انتقادی بر انتقاد» گرفته شده است، بهمین قلم - در مجله‌ی فردوسی - شماره‌های ۷۸۵ تا ۷۸۹ مهر و آبان ۱۳۴۵، در جواب مقاله‌ی دکتر رضا براهنی در مجله‌ی جهان نو - شماره‌های ۳ و ۲ - تیر و مرداد ۱۳۴۵ - ص ۱۰۴ - بنام «بخشی در خلاقیت، تجربه و مسئولیت شاعرانه - با اشاراتی به شعرهای دریائی از یدالله رؤیائی». مقاله‌ی دکتر براهنی در تعقیب مصاحبه‌ای بود با یدالله رؤیائی در مجله‌ی نگین - سال دوم - شماره‌ی اول - خرداد ۱۳۴۵ - ص ۴۶ - که در آن اشاراتی به عقاید دکتر براهنی شده بود در کتاب «طلا در مس» - چاپ اول - ۱۳۴۴

☆ - صفحه‌ی ۲۲: نظام تفکر و شناخت رامیتوان با دیاگرام نیز نشان داد. شکلی که در پایان این کتاب تحت عنوان «مراحل شناخت» می‌بینید شکل کامل شده‌ی دیاگرامی است که در مقاله‌ی فوق‌الذکر در مجله‌ی فردوسی بکار رفت. شکل مزبور بی‌شبهه‌ی حاوی تمام جزئیات و مراحل شناخت نیست. برای پی بردن باین نظام و آشنائی بیشتر با مراحل از قلم افتاده‌ی آن میتوانید به کتب زیر مراجعه کنید:

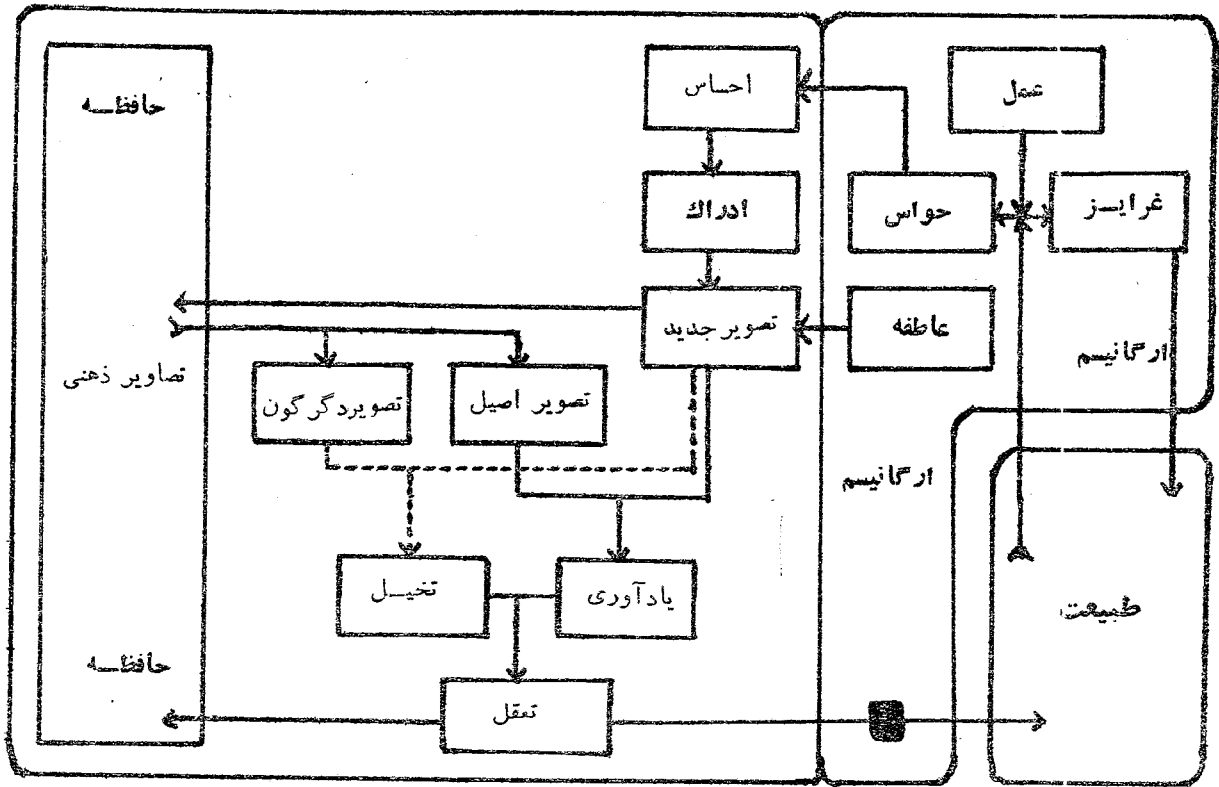
- 1- A. Campbell Garnett - «The Preceptual Process.»
- 2- Robert Thomson - «The Psychology of Thinking.»
- 3- Hamlyn - «Sensation and Perception.»
- 4- F. G. George - «Cognition.»

و نیز:

- ۵- دکتر امیر حسین آریین پور - «زمینه‌ی جامعه‌ی شناسی»
- ۶- دکتر علی اکبر سیاسی - «روانشناسی از لحاظ تربیت»

۱- دکتر امیر حسین آریان پور - همان کتاب - ص ۲ - (و) دکتر علی اکبر

سیاسی - «روانشناسی از لحاظ تربیت» - ص ۱۷۶



نحوه‌ی تفکر و شناخت انسان